

کوهنوردی با نیچه
خود شدن

جان گای
مریم پیمان



نشر خزه

کاکه جان ج. ۱۹۷۹ - م	سرشناسه
-Kaag, John J., 1979	هوان و نام پدیدآور
کوهنوردی با نیچه : خود شدن / جان کاک : مترجم مریم پیمان	مشخصات نشر
تهران: نشر خزره	مشخصات ظاهری
۲۰۰ ص	شابک
۹۷۸-۶۲۲-۶۹۱۳-۲۰-۱	وضعیت فهرست نویسی
فیبا	یادداشت
Hiking with Nietzsche : on becoming who you are, c2018	موضوع
عنوان اصلی:	موضوع
نیچه، فریدریش ویلهلم، ۱۸۴۴ - ۱۹۰۰ م	موضوع
Nietzsche, Friedrich Wilhelm	موضوع
سرگشتنامه معنوی	موضوع
کوهنوردی - کوه آلپ - مطالب گونه گون	موضوع
Mountaineering - Alps - Miscellanea	موضوع
پیمان، مریم، ۱۳۶۸ - مترجم	شناسه افزوده
۳۳۱۷B	رده بندی کنگره
۱۹۳	رده بندی دیویی
۶۱۳۳۲۰	کتابشناسی ملی



کوهنوردی با نیچه

خود شدن

نویسنده: جان کاک

مترجم: مریم پیمان

ناشر: نشر خزره

چاپ ششم: ۱۴۰۳

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

۲۰۸ صفحه

صفحه آرای: سودابه بیات

طراحی جلد: ناصر نصیری

چاپ و صحافی: ماهریس

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۱۳-۲۰-۱

khazepub@gmail.com

 khazepub

فهرست

۱۳.....	مقدمه‌ی مترجم: بیستون مدرسه‌ی فرهاد است
۱۵.....	سرآغاز: کوه والد
۱۹.....	بخش اول
۲۱.....	سفر چگونه آغاز شد
۴۵.....	همدمان جاودانی
۵۷.....	آخرین انسان
۶۹.....	رجعت جاودانی
۸۵.....	بخش دوم
۸۷.....	زرتشت عاشق
۱۰۵.....	در کوهستان
۱۱۷.....	تبارشناسی
۱۳۳.....	انحطاط و انزجار
۱۴۵.....	هتل مفاک مانند
۱۵۷.....	اسب
۱۶۳.....	اینگ انسان
۱۷۵.....	گرگ بیابان
۱۸۹.....	آن شو که هستی
۲۰۱.....	سخن پایانی

مقدمه‌ی مترجم

بیستون مدرسه‌ی فرهاد است...

کتاب حاضر قصه‌ی فاسوف خوگرفته به آسایشی است که در میانسالی راهی کوهستان می‌شود. بار دیگر هوای پاکیزه‌ی دانستن را استشمام کند. اگرچه آگاهی داشتن از فلسفه‌ی نیچه، کتاب را آسان‌تر می‌کند، اما این قصه‌ی شیرین و ساده خود می‌تواند آغازی بر مطالعه‌ی فلسفه‌ی نیچه باشد. کوهنوردی با نیچه کتابی نمادین است که در آن کوه و کوهنوردی نمادین سخن گفتن از زندگی شده است.

کوه همواره در متون مقدس، عرفانی و ادبی نقای نمادین و مهم بر عهده داشته است. یهوه نخستین بار در کوه طور بر مری ظاهر شد؛ مسیح بر دامنه‌ی کوه می‌نشست و محمد (ص) از غار حرا بیرون شد تا تاریخ انسان‌ها را آشکار کند. در شاهنامه‌ی فردوسی، فریدون از البرز کوه سرازیر شد و به یاری گاوهای آهنگر، ضحاک را به بند کشید؛ آرش کمان‌گیر از قلعه‌ی دماوند تیری پرتاب کرد و دیو سپید در آنجا سکونت دارد. اما شاید بتوان سرگردانی را مهم‌ترین وجه نمادین کوه دانست. گرچه به قول تالکین هر آنکه سرگردان است، گم‌گشته نیست. در میان تمام ملل، قصه‌هایی از زائرانی که در پی حقیقت راهی کوهستان شده‌اند، وجود دارد؛ زائرانی که با توشه‌ای اندک قدم در راه سلوکی بی‌پایان گذاشته‌اند. این سالکان حقیقت در سیر و سلوک خود از هر آنچه باری بر دوش آنها بود چشم‌پوشی می‌کردند: نان، خانمان و سرانجام جان.

در گذر زمان و با پیشرفت بشر، کوهنوردی از رونق افتاد و جز عده‌ای معدود، انسان‌ها به آسایش خو گرفتند. نیچه، فیلسوف اندوهگین آلمان با فلسفه‌ی

کوهستانش یک بار دیگر کوه را به میان انسان‌ها آورد. اوج هنر نیچه را شاید بتوان در فرو آمدن زرتشت از کوه دید؛ آنجا که زرتشت به میان انسان‌ها باز می‌گردد. گویی در کوهستان تنها یک مسیر پیش روی آدمی است: راهی شدن، آموختن و بازآمدن.

سرآغاز

کوه والد

برای خود اهدافی تعیین کن؛ اهدافی والا و باشکوه، و در راه رسیدن به آنها رنج ببر! برای زندگی هیچ هدفی جز دنبال کردن اهداف والا و ناممکن نمی‌باشد.

فریدریش نیچه، یادداشت، ۱۸۷۳

شش ساعت طول کشید تا به قله‌ی پیتر که در مسیر فریدریش نیچه همین‌جا کوه‌نوردی می‌کرد، مه تابستانی که صبح‌هنگام پایین می‌آید، تقریباً دیگر ناپدید شده و دامنه‌ی کوه تا یک مایل زیر پا پیدا بود. رفتم روی یک تخته‌سنگ گرانیتی صیقل‌خورده تا استراحت کنم و آن همه مسافتی را که طی کرده بودم، تحسین کردم. لحظه‌ای به دریاچه‌ی سیلس که آن پایین کورواچ سوسو می‌زد، نگاه کردم؛ یک آینه‌ی سبز کبود که دور تا دور دره امتداد داشت و شکوه باورنکردنی منظره را دوچندان می‌کرد. بعد آخرین ابرها هم ناپدید شدند و پیتر برنینا در جنوب شرق پدیدار شد. راستش، من آن قدر راه نیامده بودم. برنینا دومین قله‌ی بلند آلپ شرقی، یعنی قله‌ی والد کورواچ، برآمده از میان کوه‌هاست که از شمال تا جنوب کشیده شده و دو دره‌ی وسیع یخ‌بسته را به وجود آورده است. وقتی یوهان کوز بیست و هشت ساله در سال ۱۸۵۰ برای اولین بار این قله را فتح کرد، نوشت: «افکاری جدی بر ما غلبه کرد. چشمان حریص زمین را تا افق دوردست پیمود، و هزاران هزار قله ما را احاطه

کردند. قلعه‌هایی که همچون صخره‌هایی از دل دریای منجمد بیرون زده‌اند. شگفت‌زده و مبہوت به این جهان کوه‌های باشکوه خیره شده بودیم.»

نوزده ساله بودم. کوه‌های والد تأثیر خاصی بر من داشتند. دور یا نزدیک، قلعه‌ی والد بلندترین قلعه‌ی یک رشته‌کوه است و تمام فرزندان دیگر از آن سرچشمه می‌گیرند. من به سوی آلپ کشیده شده بودم، به سیلس‌ماریا، روستایی در سوئیس که نیچه بخش اعظم زندگی روشنفکرانه‌اش آن را خانه خواند. روزهای پیاپی، بر تپه‌هایی که نیچه در اواخر قرن نوزدهم پیموده بود، سرگردان بودم و بعد، همچنان در پی او، به دنبال کوه والد رفتم. پیتز کورواچ، رشته‌کوه اطراف سیلس‌ماریا، در ارتفاع یازده هزار و سیصد و بیست فوت، بر سر فرزندان‌ش سایه می‌اندازد. آن سوی دره، برنیاست. سیصد مایل به سمت غرب، در مرز فرانسوی این «جهان کوه‌های سبتر»، مون‌بلان، جد برنیا در دور دست قرار دارد. پس از آن، به شکل محالی دور، غریب و همیشه حاضر، اورست ایستاده است، تقریباً دو برابر فرزند فرانسوی‌اش. کورواچ، برنیا، مون‌بلان، اورست—جاده‌ای که به سمت خانه‌ی والد می‌رود، برای بیشتر مسافران به طرز غیر قابل احتمالی طولانی است.

نیچه بیشتر زندگی‌اش را در جستجوی واداد دائمی در پی غلبه بر جهان مادی و فلسفی بود. «بنگر، من ابرانسان را به تو خواهم/آموخت.» مفهوم «ابرانسان»، این بت فراترانی، بلندترین قلعه‌ای که انسان می‌تواند فتح کند، همیشه برای خوانندگان زیادی الهام‌بخش است. من سال‌ها گمان می‌کردم که پیام ابرانسان راسخ است: بهتر شو، از آنجا که هستی، پیش‌تر رو. آزاده، حاکم بر خود، سنت‌گریز؛ قهرمان وجودی نیچه هم موجب ترس است، هم منبع الهام. ابرانسان چالشی است تا خود را جور دیگری تصور کنیم، ورای سنت‌های اجتماعی و قیدهای تحمیل‌شده‌ای که بر زندگی مدرن حاکم‌اند. ورای سیر یکنواخت و توقف‌ناپذیر روزمره. ورای اندوه و اضطرابی که امور روزمره با خود می‌آورد. ورای ترس و شکی که آزادی ما را محدود می‌کند.

نوجوانان اغلب فلسفه‌ی نیچه را نمی‌پسندند که احتمالاً نتیجه‌ی خودبزرگ‌بینی و خاصیت خودمحوری و خامی آن سنین است، اما با رسیدن به بزرگسالی این نفرت از

بین می‌رود. و این حقیقت دارد که بسیاری از خوانندگان در آستانه‌ی بلوغ با این مفهوم «اروپایی خوب» جسارت پیدا کرده‌اند، اما یک سری از آموزه‌های نیچه برای جوانان قابل درک نیست. در واقع، طی سال‌ها به این نتیجه رسیدم که نوشته‌های نیچه فقط و فقط مناسب کسانی است که به میانسالی رسیده‌اند. در نوزده سالگی و بر قله‌ی کورواچ، تصویری از اینکه جهان تا چه اندازه می‌تواند پوچ باشد، نداشتیم. نمی‌دانستم در دره‌ها ماندن، راضی شدن به میانمایی‌گی چقدر آسان یا هوشیار ماندن نسبت به زندگی چقدر دشوار است. در سی‌وشش سالگی تازه دارم این را می‌فهمم.

یک بزرگسال مسئول بودن، فارغ از همه چیز، یعنی راضی شدن به زندگی‌ای که اساساً از انتظارات و استعدادهایی که فرد داشته یا هنوز دارد، فارغ است. یعنی تبدیل شدن به همان انسانی که همیشه آرزو کرده‌ایم نباشیم. در میانه‌ی زندگی، ابرانسان آخرین وعده، این است که می‌گوید هنوز امکان تغییر وجود دارد. ابرانسان نیچه - به طور عام، فادرفه‌اش - انتزاعی نیست. از روی میل و در آسایش خانه نمی‌توان درکش کرد. باید جسم را تکان داد، ایستاد، کش‌وقوسی به خود داد و راهی شد. این تحول طبعی، گفته‌های نیچه بر اثر «ادراکی ناگهانی و پیش‌آگاهی از آینده، از مخاطرات پیش‌رو، از دریاهایی که دوباره گشوده شده و اهدافی که دوباره باور و ممکن شده‌اند» اتفاق می‌افتد.

این کتاب درباره‌ی «اهداف دوباره ممکن‌شده» و در پرانا رفتن است، درباره‌ی کوهنوردی به همراه نیچه به سوی بلوغ. وقتی اولین بار قله‌ی کورواچ را فتح کردم، تصور می‌کردم تنها هدف کوهنوردی رسیدن به بالای ابرها و هوای آزاد است، اما با گذر زمان و سفید شدن موهایم به این نتیجه رسیدم که محال است این تنها هدف کوهنوردی یا زندگی باشد. درست است که هر چقدر بالاتر بروی، بیشتر می‌بینی، اما این هم حقیقت دارد که هر چقدر بالاتر بروی، افق همیشه در دوردست خواهد بود.

هر چه سنم بالاتر رفته، پیام ابرانسان نیچه هم برایم مهم‌تر شده و هم مبهم‌تر. چقدر باید پیش‌تر رفت؟ نگاهم باید به چه باشد یا صریح‌تر بگویم، به دنبال چه باشیم؟ این تاول روی پایم، این درد غلبه بر خود برای چیست؟ واقعاً چگونه به این قله رسیدم؟ آیا باید به

همین قله راضی باشم؟ نیچه در آستانه‌ی سی‌سالگی نوشت: «بگذاریم که روح جوان با این پرسش به گذشته بنگرد: حقیقتاً تاکنون چه چیز را دوست داشته‌ای؟ چه چیز روح تو را پیش آورده است؟»

در نهایت، اینها سؤالاتی است که باید بپرسیم. ایده‌ی ابرانسان - مثل خود پیری - به معنای رسیدن به یک هدف مشخص یا یافتن خانه‌ی ابدی خوش‌منظره نیست. وقتی کوهنوردی می‌کنی، در برابر کوهستان تسلیم می‌شوی. گاهی سر می‌خوری و به جلو پرت می‌شوی. گاهی تعادلت را از دست می‌دهی و نقش زمین می‌شوی. این قله‌ی تلاش برای پیچیدن در مسیر درست، کشاندن نفس امروز خود به سوی چیزی دست‌نیافته اما دست‌یافتنی، ولی دور از دسترس است. حتی زمین خوردن هم می‌تواند درسی باشد. بالاخره در میانه‌ی راه اتفاقی می‌افتد، شاید نه در بالاترین سطح. فرصتی است به قول نیچه: «برای خود شدن».